

نقش‌های قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در حل بحران و وحدت شبه جزیره ی کره

محمدحسن شیخ الاسلامی

عضو هیأت علمی گروه دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، دانشکده‌ی روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

حسین شاه مرادی*

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد مطالعات شرق آسیا، دانشکده‌ی روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

(تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۱/۱۰ - تاریخ پذیرش ۱۳۹۷/۴/۱۵)

چکیده

تحولات جاری در شبه جزیره ی کره بالاخص افزایش تنش‌ها و سپس دیدار میان کیم جونگ اون و دونالد ترامپ باعث گردیده تا بحران در شبه جزیره و بحث امکان وحدت مجدد در آن بیش از پیش کانون توجهات واقع شود. شبه جزیره ی کره به دلیل موقعیت استراتژیک و راهبردی خود همواره محل تقابل قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای بوده است. با اینکه جنگ سرد سال‌هاست که به پایان رسیده و به نحوی چین جایگزین شوروی در مسائل شبه جزیره گردیده است، اما به نظر می‌رسد کماکان معادلات جنگ سردی قدرت در شبه جزیره ی کره ادامه دارد. فرضیه ی مقاله مدّعی آن است که وحدت و حلّ بحران در شبه جزیره ی کره برای هر یک از قدرت‌های اصلی درگیر در مسائل آن شامل ایالات متّحده ی آمریکا، چین، روسیه و ژاپن دارای فرصت‌ها و چالش‌هایی توأمان است و عدم قطعیت در مورد آینده ی شبه جزیره باعث گردیده تا هر یک به نحوی از مشارکت فعالانه در تحقق وحدت و حلّ بحران کره طفره روند. براین اساس، به نظر می‌رسد علی‌رغم تحرکات جدید در شبه جزیره، چهار قدرت اصلی مذکور حفظ وضع موجود را بر سایر گزینه‌های ممکن ترجیح دهند و بیش از آن که در پی حلّ و فصل بنیادین بحران باشند، تلاش نموده تا کره شمالی را بیش از پیش تحت فشار قرار داده و محدود کنند. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و برای گردآوری اطلاعات مورد نیاز آن نیز از روش اسنادی و منابع معتبر اینترنتی استفاده شده است.

کلید واژه‌ها

جنگ، قدرت‌های جهانی، کره شمالی و جنوبی، منافع، وحدت

مقدمه

مهم‌ترین ویژگی ساختار منطقه‌ای در شبه جزیره ی کره این است که قدرت‌های بزرگ چارچوب را تنظیم نموده و کشورها در آن چارچوب تصمیم‌گیری و رفتار می‌کنند. براین اساس، ثبات روابط میان قدرت‌های بزرگ منجر به ثبات در شبه جزیره ی کره می‌گردد. شبه جزیره ی کره برای قرون متمادی،

*E-mail: shahmoradi.hossein@gmail.com

میدان نبرد استراتژیک قدرت‌های منطقه‌ای بوده است که برای حفاظت از خود، کره را منطقه‌ای حائل در برابر تجاوز دیگران قرار می‌داده‌اند. از آنجا که شبه جزیره کره، مسیری سنتی به چین، ژاپن و قسمت‌های شرقی روسیه می‌باشد، هریک از قدرت‌های مذکور در طول تاریخ به خوبی اهمیت استراتژیک این سرزمین را درک نموده‌اند و هریک از آن‌ها در برهه‌ای از تاریخ خود با آسیب‌پذیری‌های ناشی از این سرزمین مواجه بوده‌اند. به این ترتیب، به نظر می‌رسد تاریخ ادامه خواهد یافت و این کشورها به دیدگاه استراتژیک خود نسبت به کره ادامه خواهند داد (Mitchell, 2003: 127). ایالات متحده نیز پس از جنگ جهانی دوم تسلط خود بر قسمت جنوبی شبه جزیره را برای مقابله با نفوذ بیشتر بلوک شرق و تفکر کمونیستی و نیز به عنوان مدلی از توسعه‌ی دولت‌های تحت حمایت خود تثبیت نموده است. در حال حاضر نیز ایالات متحده از نیروهای خود در منطقه، بالاخص کره‌ی جنوبی برای مقابله با آنچه تهدیدات فزاینده‌ی چین و توسعه طلبی آن کشور خوانده می‌شود، استفاده می‌نماید. بدین ترتیب چهار قدرت مذکور شامل ایالات متحده‌ی آمریکا، چین، روسیه و ژاپن خود را در مسائل شبه جزیره دینفع دانسته و هریک به نحوی در مسائل آن تأثیرگذار می‌باشند.

تحوّلات شبه جزیره کره و نقش قدرت‌های بزرگ در رابطه با آن، از دو جهت حائز اهمیت است. اول آنکه، ملّتی که بر اثر مداخله‌های بیگانگان از هم جدا شدند، در جستجوی وحدت می‌باشند و دوم آنکه جدایی دو کره و ادامه‌ی آن، محصول برخورد منافع قدرت‌های بزرگ پس از جنگ جهانی دوم می‌باشد که هنوز هم این رویارویی ادامه دارد (متین فر، ۱۳۸۸: ۷۵۱). حقیقتی که در بررسی مسائل شبه جزیره کره از نظرها دور مانده است، ساختار نظام بین‌الملل است. ساختار، مفهومی انتزاعی است که از تعامل واحدها ناشی می‌شود و پس از آن به رفتار بازیگران شکل می‌دهد. فقدان اقتدار مرکزی در این ساختار به صورت یک اصل نظم دهنده، سبب می‌شود تا دولت‌ها بدون توجه به میزان ظرفیتشان، به وظیفه‌ی اصلی خویش یعنی افزایش قدرت خود عمل کنند. علت اصلی جدایی و جنگ کره، بی‌ثباتی‌های اولیه‌ی ناشی از تغییر ساختار چندقطبی به دو قطبی بود که در نهایت رهبران دو قطب، موازنه را بر آن اعمال نمودند. آمریکا و شوروی در این راستا به چگونگی توزیع قدرت میان خودشان توجه خاصی داشتند و همواره سعی کردند سهمشان را از قدرت جهانی به حداکثر برسانند. آن‌ها به علت فقدان اقتدار مرکزی و ترس از جنگ در نظام بین‌الملل، موازنه‌ی قدرت را برای برقراری مستمر تعادل میان خود پیگیری کردند. علی‌رغم اینکه از زمان پایان جنگ سرد، موازنه‌ای در برابر آمریکا شکل نگرفته است، چهار قدرت آمریکا، روسیه، چین و ژاپن، موازنه‌ی قدرت را به صورت منطقه‌ای در شبه جزیره کره دنبال می‌کنند (سیمبر و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۸۵). بدین ترتیب تصوّر اتحاد دو کره بدون موافقت و مشارکت این قدرت‌ها دور از ذهن به نظر می‌رسد. بر این اساس، در نوشتار حاضر به تشریح نقش چهار قدرت اصلی دخیل در مسائل شبه جزیره یعنی جمهوری خلق چین، ایالات

نقش های قدرت های جهانی و منطقه ای در حل بحران و وحدت شبه جزیره ی کره ۱۰۷

متّحدهی آمریکا، ژاپن و فدراسیون روسیه خواهیم پرداخت که به همراه کره شمالی و جنوبی اعضای تشکیل دهنده ی مذاکرات شش جانبه نیز هستند.

۱. قدرت های درگیر در شبه جزیره ی کره

۱-۱. ایالات متّحدهی آمریکا

در خلال جنگ جهانی دوم و پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی توسط ایالات متّحده، ژاپن خود را بدون قید و شرط به متّفقین تسلیم نمود و بدین ترتیب استعمار ۳۵ ساله ی آن کشور بر شبه جزیره ی کره پایان یافت اما این به معنای آزادی شبه جزیره ی کره و تشکیل کشوری مستقل در سراسر آن نبود. خلأ قدرت ایجاد شده در شبه جزیره و احساس خطر قدرت های فائده ی جنگ یعنی ایالات متّحده و اتحاد جماهیر شوروی از تسلط دیگری بر چنین سرزمین استراتژیکی، موجبات دو پاره شدن شبه جزیره را به وجود آورد. از آنجا که پیشروی نیروهای شوروی از سمت شمال شبه جزیره بیش از نیروهای آمریکایی در جنوب بود، ایالات متّحده پیشنهاد استقرار موقت نیروهای طرفین در شمال و جنوب مدار ۳۸ درجه را به شوروی ارائه نموده و با موافقت آن کشور، تقسیم موقتی شبه جزیره شکل گرفت که البته به دلیل تضاد منافع دو کشور و عدم پایداری آنها به تعهداتشان در قبال کره ی واحد، وضعیت موجود تثبیت گردید. بدین ترتیب می توان ایالات متّحده را مسبب اصلی تقسیم شبه جزیره ی کره دانست؛ چرا که ترس ایالات متّحده از تسلط شوروی بر کره، استقرار یک کشور کمونیستی دیگر و رقابت آن دو بود که منجر به دوپارگی شبه جزیره گردید.

ایالات متّحده از همان آغاز تقسیم شبه جزیره، نگران اقدامات کره شمالی بود؛ زیرا از دست رفتن کره جنوبی در جهان دوقطبی، رقابت با کمونیست ها را سخت تر می کرد. بر همین اساس در جنگ کره، نیروهای سازمان ملل به رهبری امریکا، نیروهای کره شمالی را از جنوب شبه جزیره پس زدند و نزدیک بود آن ها را شکست دهند که دخالت شوروی و چین مانع از آن شد. پس از روی کار آمدن آیزنهاور در سال ۱۹۵۲، امریکا پیمان ترک مخاصمه را با کره شمالی امضا کرد ولی هیچگاه توافق صلحی بین آن ها امضا نشد. یکی از مزیت های مهمی که امریکا با شرکت در این جنگ به دست آورد، حضور نظامی مستمرّ بیش از شش دهه در این منطقه است. امریکا پس از متارکه ی جنگ، پیمان دفاعی دوجانبه را با کره جنوبی امضا کرد که امریکا را به داشتن نیروهای نظامی در این کشور برای دفاع از آن مجاز می نمود. ضمناً امریکا از سال ۱۹۵۸، استقرار تسلیحات اتمی خود را در کره جنوبی آغاز کرد و در سال ۱۹۶۷ تعداد آن ها را افزایش داد. در این سال ایالات متّحده حدود ۹۸۰ کلاهک از هشت نوع بمب هسته ای را در کره جنوبی مستقر کرد که البته از اواسط دهه ی ۱۹۸۰ این روند رو به کاهش نهاد و تعداد آن به ۱۵۰ کلاهک رسید (سیمبر و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۷۴).

ایالات متّحده در طول جنگ سرد و حتی پس از آن بزرگ ترین حامی اقتصادی، نظامی و امنیتی کره جنوبی بوده است. به نحوی که بدون چتر امنیتی امریکا و کمک های اقتصادی آن کشور، کره

جنوبی هرگز نمی‌توانست به موقعیت کنونی خود دست یابد. از یک سو چتر امنیتی و هسته‌ای ایالات متحده باعث شد کره جنوبی -بر خلاف همسایه ی شمالی- تمرکز خود را بر توسعه ی اقتصادی قرار دهد و از سوی دیگر، کمک‌های اقتصادی ایالات متحده و تلاش برای وارد نمودن کره جنوبی در تعاملات اقتصاد جهانی، تفوق اهداف امریکا مبنی بر ایجاد سدّی در برابر گسترش کمونیسم و ارائه ی مدلی موفق از حضور خود در منطقه را میسر نمود.

با بالا گرفتن نگرانی‌های ایالات متحده از برنامه‌ی هسته‌ای و موشکی کره شمالی، دو کشور وارد مذاکره شدند؛ ایالات متحده در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون با انجام این مذاکرات و چهارچوب تنظیم شده کوشید تا با اتخاذ سیاست متعهدسازی و نزدیکی با کره شمالی، از توسعه ی برنامه ی هسته‌ای آن کشور جلوگیری نموده و مسیر را برای اصلاح و تغییر رژیم در آن کشور هموار سازد.

براساس چهارچوب توافق نامه ی سال ۱۹۹۴ میان ایالات متحده و کره شمالی، قرار بر این شد که سازمان توسعه ی انرژی کره توسط ژاپن، کره جنوبی و کشورهای اتحادیه ی اروپا تأسیس شود. توافقنامه اعلام نمود که کره شمالی برنامه ی سلاح‌های هسته‌ای خود را به طور کامل تعطیل نموده، رآکتورهای قدیمی خاموش شوند و میله‌های سوخت هسته‌ای موجود در کره شمالی از آن کشور خارج گردند. علاوه بر این، کره شمالی طی مذاکراتی با کره جنوبی اعلامیه‌ای مبنی بر خلع سلاح هسته‌ای در شبه جزیره منتشر نمود و ضمناً تعهد داد تأسیسات هسته‌ای خود را به طور کامل با استانداردهای آژانس بین المللی انرژی اتمی منطبق نموده و به بازرسان آن سازمان اجازه بازرسی می دهد. در سوی دیگر، ایالات متحده متعهد گردید دو رآکتور آب سبک برای کره شمالی بسازد که اولین رآکتور می‌بایست در سال ۲۰۰۳ تکمیل می‌گردید و تا زمانی که ساخت این دو رآکتور به پایان برسد، سالانه ۵۰۰ هزار تن سوخت فسیلی به آن کشور تحویل دهد. علاوه بر این، ایالات متحده می‌بایست یک تضمین امنیتی رسمی در برابر تهدید نظامی یا هسته ای به کره شمالی ارائه می‌داد (Tovar, 2005:75-6). این موافقتنامه قرار بود پاسخگوی تمام مشکلات موجود میان کره شمالی و ایالات متحده باشد و به تدریج روابط دو کشور به سمت عادی سازی حرکت کند. با وجود این ایالات متحده از انجام تعهدات خود سر باز زد، تکمیل رآکتورها را عامدانه به تأخیر انداخت و عادی سازی روابط در حدّ حرف باقی ماند. ضمناً رزمایش‌های مشترک نظامی امریکا با کره جنوبی که متوقف گردیده بود، از سر گرفته شد.

این عوامل باعث شد موافقتنامه ی مذکور ملغی گردیده و با تغییر دولت در ایالات متحده و روی کار آمدن جورج بوش پسر و حوادث یازده سپتامبر، بوش کره شمالی را بخشی از محور شرارت اعلام نموده و رویکرد خصمانه تری نسبت به آن کشور اتخاذ نماید. در مقابل، کره شمالی نیز با تمام قوا به توسعه ی برنامه‌ی هسته ای و موشکی خود پرداخته و در سال ۲۰۰۶ میلادی با انجام اولین آزمایش هسته‌ای خود، رسماً اعلام نمود که به سلاح هسته‌ای دست یافته است. همانطور که پیش تر نیز اشاره شد، با فشار چین مذاکرات میان طرفین از سر گرفته شد و این بار ایالات متحده رویکردی چندجانبه را اتخاذ

کرد و مذاکرات شش جانبه با حضور کره جنوبی و شمالی، ایالات متّحده، چین، روسیه و ژاپن آغاز گردید. با اینکه مذاکرات مذکور در چندین دور انجام شد اما هیچگاه به نتیجه‌ای ملموس دست نیافت و کره شمالی اعلام کرد حاضر به از سرگیری مذاکرات به شکل سابق نیست. پس از شکست مذاکرات شش جانبه، تا پایان دوران ریاست جمهوری باراک اوباما مذاکرات قابل توجهی جهت حل بحران در شبه جزیره انجام نگرفت. از یک سو ایالات متّحده به افزایش تحریم ها و فشار بر کره شمالی روی آورد و از سوی دیگر پیونگ یانگ نیز پیشبرد برنامه ی هسته ای و موشکی خود را در دستور کار قرار داد. به نظر می رسد عدم تفاهم و شکست مذاکرات قبلی، ایالات متّحده را بیش از پیش به صبر استراتژیک در قبال کره شمالی سوق داده است و این کشور به دنبال آن است تا حکومت کره شمالی تحت فشارهای بین المللی فروپاشیده و ایالات متّحده بتواند بهره برداری لازم را از آن انجام دهد. با وجود این، دونالد ترامپ از زمان تبلیغات ریاست جمهوری به صراحت بیان داشت که وی رویکردی متفاوت نسبت به کره شمالی خواهد داشت و پس از انتخاب به عنوان رئیس جمهور آمریکا نیز به پیونگ یانگ هشدار داد که صبر ایالات متّحده در قبال آن کشور به پایان رسیده است.

در این راستا، حجم فشارها، تهدیدات و تنش در شبه جزیره به شکلی بی سابقه بالا گرفت و بسیاری از تحلیل گران نسبت به خطر جنگی جدید هشدار می دادند. اما به نظر می رسد، دیدار سران کره شمالی و ایالات متّحده پس از کش و قوس های فراوان و لغو اولیه ی دیدار، نقطه ی عطفی در حل بحران شبه جزیره ی کره باشد. هرچند رویکرد امپریالیستی و قلدرمآبانه ی ایالات متّحده و شخص دونالد ترامپ، بارها پیونگ یانگ را مجبور به واکنش های عمدتاً لفظی نموده است. اما دیدار سران دو کشور و تلاش های کره جنوبی در جهت پیشبرد مذاکرات، امیدهای زیادی را برای حل این بحران دیرینه به وجود آورده است.

پیش از این، ایالات متّحده تأکید کرده بود که خط قرمز آن کشور در مورد برنامه ی هسته‌ای کره شمالی، صادرات مواد پرتوزا و دسترسی طرف ثالث به تجهیزات هسته‌ای از طریق کره شمالی می‌باشد، اما تاکنون هیچ گونه شواهدی دال بر صادرات این مواد از کره شمالی در دسترس نیست. ایالات متّحده در مورد پیامدهای جهانی برنامه‌ی هسته‌ای کره شمالی و تشویق سایر کشورها به دستیابی به تسلیحات هسته‌ای، عواقب آن برای نظام جهانی منع گسترش تسلیحات هسته‌ای به رهبری ایالات متّحده، گسترش دسترسی به مواد و دانش هسته‌ای و دستیابی طرف ثالث از جمله گروه‌های تروریستی و کشورهای مخالف ایالات متّحده به آن نگران است (Snyder, 2010: 4). هرچند اتحاد دو کره می‌تواند چالش کره شمالی برای رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای به رهبری ایالات متّحده را حذف نموده و موجبات همکاری بیشتر ایالات متّحده و چین را به وجود آورد، اما در عین حال چالش‌های زیادی برای ایالات متّحده به دنبال دارد که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره نمود: ۱- در پی اتحاد دو کره، دلیل منطقی حضور نیروهای آمریکایی در شبه جزیره از بین خواهد رفت و این امر می‌تواند منجر

به تضعیف موقعیت نظامی آن کشور در منطقه شود. ۲- قرابت فرهنگی کره و چین ممکن است کره متحد را بیش از ایالات متحده به چین متمایل نموده و تضعیف روابط کره متحد با ایالات متحده را به دنبال داشته باشد. ۳- ایجاد یک نظم نهادینه و چندجانبه پس از اتحاد دو کره در شمال شرق آسیا ممکن است ایالات متحده را به حاشیه براند (Kim, 2015: 39).

اتحاد دو کره می‌تواند کاتالیزوری برای یک تجدید نظر عمده در معماری امنیتی شمال شرق آسیا باشد که نه تنها شامل کره و ایالات متحده، بلکه ژاپن، چین و روسیه نیز خواهد بود. بر این اساس، یکی از نگرانی‌های ایالات متحده این است که اتحاد دو کره منجر به خروج نیروهای آمریکایی مستقر در منطقه گردد (Henry, 2002: 120). منطقه پس از اتحاد دو کره نسبت به استمرار حضور نظامیان آمریکا روی خوش نشان نخواهد داد، بالاخص چین که در غیاب کره شمالی دیگر منطقه‌ی حائل میان مرزهای خود و نیروهای آمریکایی مستقر در کره نخواهد داشت. خیزش حس ملی‌گرایی در کره متحد نیز می‌تواند خشم عمومی بر علیه حضور نظامی ایالات متحده در شبه جزیره و احساسات ضدآمریکایی مردم کره را برانگیزد. چرا که برخی در کره جنوبی معتقدند ایالات متحده از خاک کشورشان تنها برای پیاده سازی طرح‌های خود جهت مقابله با چین استفاده می‌کند. بدین ترتیب، ممکن است کره جنوبی نیز پس از اتحاد، مایل به ادامه‌ی حضور نیروهای آمریکایی نباشد (Martin, 2011: 27-8).

۲-۱. جمهوری خلق چین

در سال ۱۹۵۰ مائو با این منطق استراتژیک تصمیم به ورود به جنگ کره گرفت که معتقد بود آینده ی چین مستقیماً با موفقیت آمریکا و کره جنوبی در جنگ کره، گره خورده است (Kim, 2014: 231). ورود نیروهای پرشمار چینی به جنگ، ورق را برگردانید و ضمن پس زدن نیروهای تحت رهبری آمریکا از پیونگ یانگ، منجر به پیشرفت جبهه ی شمالی تا بندر اینچئون گردید و نهایتاً نقش تعیین کننده ی چین و شوروی بود که نتیجه‌ی جنگ کره را از آنچه ایالات متحده در ذهن داشت، تغییر داد. پس از جنگ، گسترش روابط و افزایش کمک‌های اقتصادی به کره شمالی، در مقابل بازسازی کره جنوبی توسط بلوک سرمایه داری و امپریالیسم، در دستور کار سیاست خارجی چین قرارداشت (سیمبر و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۷۹). طی سالهای پس از جنگ کره، جمهوری خلق چین همکاری‌های گسترده‌ی نظامی و اقتصادی با کره شمالی را پیش گرفت و در سال ۱۹۶۱ وارد پیمان نظامی دوجانبه با کره شمالی گردید که بر اساس بند دوم آن، در صورت حمله‌ی خارجی به هر یک از طرفین، دو کشور ملزم به یاری یکدیگر هستند. با وجود این، چین از اواسط دهه ی ۸۰ میلادی و اجرای سیاست توسعه ی صادرات و درهای باز توسط دنگ شیائوپینگ، از رابطه ی یک سویه با کره شمالی به سمت رابطه با هر دو کره و تعامل با دو قسمت شمالی و جنوبی شبه جزیره تغییر مسیر داده و تلاش نموده تا ضمن ارتباط با دو کشور، منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را در شبه جزیره ی کره تأمین نماید. براین اساس، چین در سال ۱۹۹۲ روابط رسمی خود با کره جنوبی را آغاز کرد و از آن زمان کوشید تا ضمن

حفظ روابط و تأثیرگذاری بر پیونگ یانگ، روابط حسنه و تعامل اقتصادی با کره جنوبی را نیز دنبال کند.

پس از پایان جنگ سرد، چینی ها به منظور استفاده از سیاست انزوای کره شمالی در راستای منافع خود، بلافاصله ارتباطات نزدیکی با آن برقرار و خود را به عنوان یکی از حامیان و متحدان اصلی کره شمالی برای سود بردن از منافع سیاسی و اقتصادی حاصله مطرح کردند. چین در حال حاضر مهم ترین تأمین کننده ی غذا برای کره شمالی است و همچنین ۹۰ درصد انرژی مورد نیاز و ۸۰ درصد از کالاهای مصرفی این کشور را نیز تأمین می کند. به بیان دیگر، می توان گفت که چین ۷۰ درصد از حجم تجارت کره شمالی و ۹۰ درصد از سرمایه گذاری مستقیم خارجی این کشور را به خود اختصاص داده است. چین همچنین امتیاز انحصاری توسعه ی معدن آهن موسان - که در واقع بزرگ ترین معدن سرباز آسیا می باشد - و همین طور بندر راجین - که از ارزش استراتژیکی چشمگیری برای چین به جهت اینکه دروازه ای برای ورود به دریای ژاپن می باشد، برخوردار است - را در اختیار دارد (پژوهشکده مطالعات روابط بین الملل، ۱۳۹۲).

موضع رسمی اعلام شده توسط چین، حمایت از وحدت صلح آمیز و حل مسالمت آمیز بحران کره بوده است، اما عملکرد چین نشان می دهد که این کشور به دنبال جلوگیری و یا به تأخیر انداختن وحدت دو کره با محوریت جنوب است. روابط کره شمالی و چین - بالاخص از زمان ریاست جمهوری هو جین تائو - از اتحادی ویژه به اتحادی میان دولتی تغییر شکل داده است؛ به این معنا که روابط دو کشور همچون گذشته مبتنی بر مشترکات و پیوستگی های ایدئولوژیک نیست بلکه بر اساس منافع استراتژیک، دیپلماتیک، امنیتی و اقتصادی تعریف گردیده است. در عین حال اختلاف در دیدگاه چینی ها در ارتباط با کره شمالی آشکارا قابل ملاحظه است و شک و تردیدهایی در مورد ارزش استراتژیک کره شمالی میان نخبگان آکادمیک چین به چشم می خورد (Kim, 2014: 236-7). باید در نظر داشت که روابط چین با کره جنوبی نیز پس از دهه ی ۷۰ میلادی شاهد تغییراتی عمده بوده است. به این معنا که دو کشور از روابطی تقابل محور به سمت روابطی پیچیده و مبتنی بر منافع اقتصادی و استراتژیک حرکت نموده اند. نخبگان فکری چین در مورد بحران دو کره را می توان به دو دسته ی سنت گرایان و استراتژیست ها تقسیم نمود. استراتژیست ها که عمدتاً محققان تحصیل کرده در ایالات متحده هستند، چنین بحث می کنند که چین می بایست سیاست های خود در باب شبه جزیره ی کره را مورد ارزیابی مجدد قرار داده و ضمن همکاری نزدیک تر با ایالات متحده موضعی سخت تر در قبال کره شمالی اتخاذ نماید. این محققان از آن جهت نام استراتژیست بر خود گرفته اند که تمرکز را بر منافع کلی و استراتژیک چین در سراسر دنیا معطوف نموده اند و بر اساس آن، باید همکاری بیشتری با ایالات متحده صورت پذیرد. این گروه از صاحب نظران معتقدند که با عدم همکاری نزدیک میان چین و ایالات متحده، این خطر وجود دارد که ایالات متحده به تنهایی وارد معامله با کره شمالی شده و منافع

استراتژیک چین نادیده گرفته شود. استراتژیست‌ها معتقدند کشورشان برای سال‌های متمادی به پشتیبانی از کره شمالی پرداخته است اما چیزی عاید چین نشده است (Crisis Group Asia Report, 2009). استراتژیست‌ها آزمایش‌های هسته‌ای کره شمالی را به سیلی محکمی بر چهره‌ی چین تشبیه کرده‌اند، چرا که نگرانی‌های چین کاملاً نادیده گرفته شده و از آنجا که محلّ این آزمایش‌ها در نزدیکی مرز دو کشور بوده، امنیت چین لحاظ نگردیده است. ضمناً تأکید می‌کنند، در صورتی که کره جنوبی و ژاپن در پاسخ به تحرّکات کره شمالی برای شناسایی بالقوه به عنوان قدرتی هسته‌ای، دست به توسعه‌ی قابلیت‌های سنگین نظامی خود بزنند، منافع امنیتی چین در منطقه نیز به خطر می‌افتد (Feng, 2009: 8).

در مقابل، سنت گرایان معتقدند منافع ایالات متّحده و چین در شبه جزیره‌ی کره اساساً متفاوت هستند و چین باید تحکیم روابط با متّحد دیرینه‌ی خود را در اولویت قرار دهد. سنت گرایان که محافظه کار نیز خطاب می‌شوند اغلب متفکران، تحلیل‌گران سیاسی و دیپلمات‌های بازنشسته‌ای هستند که بسیاری از آن‌ها در کره شمالی خدمت کرده‌اند. این گروه از صاحب نظران کماکان نسبت به غرب بی اعتماد هستند و معتقدند با وجود فرصت‌های همکاری موجود، ایالات متّحده همچنان بزرگ‌ترین چالش برای منافع ملی چین است. آن‌ها واشنگتن را به دلیل عدم پیگیری و مشارکت لازم در مذاکرات شش جانبه، عدم عادی سازی روابط دوجانبه با کره شمالی و نیز عدم ارائه‌ی تضمین‌های امنیتی کافی به پیونگ یانگ در جهت صرف نظر کردن از برنامه‌ی اتمی خود سرزنش می‌کنند (Crisis Group Asia Report, 2009). در نهایت می‌توان گفت، اکثر چینی‌ها بر این باورند که پیونگ یانگ در صورت کسب منافعی قابل توجّه و قابل اعتماد در حوزه‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی به احتمال زیاد برنامه‌ی هسته‌ای خود را کنار خواهد گذاشت. اما در صورتی که تنها با فشار مضاعف مواجه شود به تحرّکات هسته‌ای خود با سرعت بیشتری ادامه خواهد داد (Zhang, 2013: 3).

سیاست سنتی چین در شبه جزیره بر چهار اصل جلوگیری از جنگ در شبه جزیره، جلوگیری از نا آرامی در کره شمالی، خلع سلاح اتمی و مقابله با وحدت جنوب محور شبه جزیره‌ی کره بوده است. با وجود این، با روی کار آمدن شی جین پینگ این موارد به نحوی مورد بازبینی قرار گرفته و تعدیل شده‌اند و این امر نشان می‌دهد که فشار پکن بر پیونگ یانگ افزایش یافته است (Kim, 2014: 234-5). با وجود این، باید در نظر داشت که حمایت چین از کره شمالی، نه تنها می‌تواند وجود یک دوست و متّحد استراتژیک را در منطقه‌ی شمال شرق آسیا تضمین کند، بلکه از این طریق می‌تواند منطقه‌ی حائل بین چین و کره جنوبی دموکراتیک که تقریباً ۲۹۰۰۰ سرباز آمریکایی را در خود جای داده است، ایجاد نماید. ایجاد و حفظ این منطقه‌ی حائل می‌تواند فضای تنفسی استراتژیک را برای چینی‌ها فراهم نموده و کاهش حجم نیروهای چینی در این منطقه را در پی داشته باشد. بدین ترتیب وجود کره شمالی به چین اجازه می‌دهد تا نیروهای خود را در مرز تایوان به عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های

استراتژیک چین در منطقه متمرکز کند. همانطور که اشاره شد موضع رسمی چین، حمایت از اتحاد مستقل و صلح آمیز دو کره است، اما این امر با رفتار چین بسیار متفاوت است. منطقاً مخالفت چین با اتحاد دو کره با تلاش های این کشور برای اتحاد با تایوان متناقض است و چین به خوبی می داند که اتحاد دو کره در صورت تحقق با محوریت کره جنوبی خواهد بود. پس از تحولات اخیر در شبه جزیره ی کره، بالاخص از زمان روی کار آمدن دونالد ترامپ، توجهات به نقش چین در حل بحران کره بیشتر شده و ترامپ نیز بارها چینی ها را به کوتاهی و عدم نقش آفرینی کافی برای مجاب کردن کره شمالی در دست کشیدن از برنامه هسته ای خود متهم نموده است. نفوذ بالای چینی ها بر پیونگ یانگ و اهمیت استراتژیک این کشور برای کره ای ها باعث گردید تا کیم جونگ اون پیش از دیدار با دونالد ترامپ، در سفری بی سابقه شخصاً به چین سفر نموده و ضمن هماهنگی با پکن، شی جین پینگ را در جریان تحولات جاری قرار دهد. نکته ی اصلی اینجاست که مسئله ی کره تنها یکی از مسائل جاری میان چین و ایالات متحده است و بسیاری نحوه حل و فصل آن را بوجه ی آزمایشی دانسته اند که نتیجه ی آن، عملکرد چین و ایالات متحده را در مورد سایر مسائل نیز شکل خواهد داد. به هر ترتیب، چین همچون ایالات متحده دارای منافع بسیاری در شبه جزیره است و این امر باعث گردیده تا موفقیت هر تصمیم و تحولی در گرو همکاری و مشارکت چینی ها باشد.

۱-۳. ژاپن

در طول تاریخ، ژاپنی ها همواره شبه جزیره ی کره را به چشم منطقه ای استراتژیک و سرزمینی نگریسته اند که می تواند محمل تهدیداتی گسترده برای امنیت ژاپن باشد. چنانکه ژنرال جیکوب مکمل مستشار آلمانی که در سال های ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۸ برای تحوّل ارتش ژاپن در آن کشور به سر می برد، شبه جزیره کره را خنجرى خوانده که به قلب ژاپن نشانه رفته است. بر این اساس، ژاپنی ها همواره تلاش کرده اند تا به اعمال نفوذ در کره پرداخته یا حداقل از آسیب پذیری خود نسبت به شرایط حاکم بر آن جلوگیری کنند.

ژاپن در طول تاریخ خود همواره از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به مسائل شبه جزیره علاقه نشان داده و در عین حال نگران آن بوده است. به عنوان نمونه، تغذیه ی مردم ژاپن در دوره ی یایویی (۳۰۰ سال قبل از میلاد تا ۳۰۰ سال پس از میلاد) همچون دوران جومون به برنجی که از شبه جزیره ی کره آورده می شد، وابسته بود و به نظر می رسد عناصر اصلی دیگر نیز همچون برنز و آهن نیز توسط مهاجران کره ای به آن سرزمین آورده شده باشند. بودیسم، کنفوسیوسیسیم و خط چینی نیز در دوره ی کوفون (۳۰۰ تا ۷۱۰ میلادی) و از طریق کره به ژاپن آورده شد. در همین دوران، قبایل غربی ژاپن تلاش نمودند تا مناطق جنوبی شبه جزیره را برای به دست آوردن منابع آهن فتح کنند و در اوایل این دوره، تعداد مناقشات افزایش یافت (3: Onozuka, 2006). امپراطور مغول، کوبلای خان تهاجم آبی و خاکی خود به ژاپن در سال های ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱ میلادی را با کمک کره ای ها انجام داد. در این دوره

پادشاهی گوریو در کره، خراجگزار کوبلای خان بود و وی خوستار اجرای همین الگو توسط ژاپنی‌ها بود. بر این اساس، زمانی که با مخالفت ژاپنی‌ها مواجه شد به آن حمله کرد در حالی که ارتش او شامل هزاران جنگجو و کشتی کره‌ای بود (Kendall, 2015: 127). تویوتومی هیدیوشی نیز پس از آن که توانست در سال ۱۵۹۰، ژاپن را پس از یک سده جنگ داخلی در دوره‌ی سنگوکو، متحد نماید، تلاش کرد قدرت خود را به کره و نهایتاً چین نیز گسترش دهد. هیدیوشی دوبار در سالهای ۱۵۹۲ و ۱۵۹۷ به کره حمله کرد تا بتواند پادشاهی چوسان در کره و نهایتاً سلسله‌ی مینگ در چین را مطیع خود سازد اما با اینکه توانست سئول و پیونگ یانگ را به تصرف درآورد، به دنبال مواجهه با مقاومت شدید کره‌ای‌ها و نیروهای چینی، نهایتاً جنگ به یک پیمان صلح ختم گردید (Kendall, 2015:127-128 & Onozuka, 2006: 3).

در دوران انزوای ژاپن، کره نیز چنین سیاستی را در پیش گرفته بود. پس از استقرار میجی در مسند قدرت، ژاپن بارها تمایل خود را به برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با آن کشور اعلام داشته، ولی پاسخ رد شنیده بود. سرانجام در سال ۱۲۵۵ شمسی (۱۸۷۶ میلادی) خواسته‌ی ژاپن تحقق پیدا کرد و روابط دو کشور آغاز گردید و روز به روز بر نفوذ و دخالت ژاپن در امور کره افزوده شد. تا جایی که چین از نفوذ روز افزون ژاپن در کره احساس خطر کرد و برخورد منافع این دو در کره آنان را به جنگ با یکدیگر کشانید. جنگ به سود ژاپن خاتمه پذیرفت و طبق پیمان شیمونوسه کی که در فروردین ۱۲۷۴ (آوریل ۱۸۹۵ میلادی) یک سال پس از شروع جنگ آغاز گردید، به کشور کره استقلال داده شد و شبه جزیره‌ی لیائوتونگ و جزیره‌ی تایوان، تحت تسلط ژاپن قرار گرفت (حسنی، ۱۳۸۱: ۴۲). پس از آن، اشغال منچوری توسط روس‌ها منجر به جنگ ژاپن با روسیه در سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۵ گردید. ژاپن که طی دوران اصلاحات میجی به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شده بود، نیروهای روس را شکست داده و سپس با فراغ بال در سال ۱۹۱۰ شبه جزیره‌ی کره را رسماً به خاک خود ضمیمه نمود. بدین ترتیب شبه جزیره‌ی کره از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۵ -که ژاپن در نتیجه‌ی پایان جنگ جهانی دوم، شکست را پذیرفته و تسلیم گردید- مستعمره‌ی ژاپن بود.

ژاپنی‌ها در این دوران، مشکلات و مصائب وسیعی در قالب مدرنیزاسیون برای مردم شبه جزیره به وجود آوردند. آن‌ها جنبش استقلال‌طلبی مردم کره را در مارس ۱۹۱۹ به طرز وحشتناکی سرکوب و کنترل شدیدی از این تاریخ بر آنجا اعمال کردند، به نحوی که بدون کمک خارجی‌ها، این منطقه توانایی استقلال نداشت (سیمبر و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۸۲). ضمناً سربازان امپراطوری جنگجوی ژاپن که از آن به امپراطوری وحشی نیز یاد می‌شود، جنایات فراوانی از جمله کشتار غیرنظامیان و تجاوز به زنان کره‌ای را در آن سرزمین مرتکب شدند که همواره به عنوان نقطه‌ی سیاهی از تاریخ ژاپن باقیمانده و پس زمینه‌ی تاریکی از ژاپنی‌ها در ذهن مردم و رهبران کره اعم از شمالی و جنوبی به وجود آورده است.

پس از تسلیم ژاپن به دنبال شکست در جنگ جهانی دوم و پس از آن جنگ کره که منجر به تثبیت تقسیم شبه جزیره ی کره به دو بخش شمالی و جنوبی شده بود، مذاکرات عادی سازی روابط میان ژاپن و کره جنوبی در سال ۱۹۵۲ و به فاصله ی کمی پس از تصویب پیمان سانفرانسیسکو با میانجیگری ایالات متحده آغاز گردید. با وجود این مذاکرات به دلیل خواسته های متناقض دو طرف به شکست انجامید. از یک سو کره جنوبی به رهبری سینگمان ری خواهان عذرخواهی ژاپنی ها و پرداخت غرامتی هنگفت بود و از سوی دیگر ژاپن حکومت خود در دوره ی تسلط بر شبه جزیره ی کره را حاکمیتی خیرخواهانه معرفی می نمود تا حکومتی استعماری. بدین ترتیب مذاکرات برای عادی سازی روابط میان کره جنوبی و ژاپن طی سال های دهه ی ۵۰ میلادی ادامه پیدا کرد اما راه به جایی نبرد (Onozuka, 2006: 5).

به دنبال کودتای نظامی سال ۱۹۶۱ در کره جنوبی و روی کار آمدن پارک چونگ هی، که پیش از این یکی از نظامیان ارتش امپریالیستی ژاپن بود، عصر جدیدی در روابط دو کشور آغاز گردید. با این که حکومت استبدادی او باب میل بسیاری از ژاپنی های تازه دموکرات نبود، اما پارک مردی عمل گرا بود و این امر همکاری با او را برای حزب حاکم وقت در ژاپن یعنی حزب لیبرال-دموکرات امکان پذیر می نمود. پارک برنامه هایی برای توسعه ی اقتصادی کره جنوبی بر اساس روش ژاپنی ها در سر می پروراند، برای این کار به همکاری ژاپنی ها نیاز داشت و بیش از همه اینکه طرح های وی نیازمند پول و سرمایه بود. در این اساس، در سال ۱۹۶۵ میان ژاپن و کره جنوبی دو موافقت نامه امضا گردید: یکی توافق نامه ی عادی سازی روابط و دیگری پرداخت غرامت از طرف ژاپنی ها به کره جنوبی. شایان ذکر است که دولت ژاپن از لفظ غرامت استفاده نکرد و ترجیح داد از عبارت همکاری اقتصادی برای آن استفاده کند. براین اساس، متن توافق عمدتاً مبهم باقی ماند تا وجهه ی طرفین را در صحنه ی داخلی حفظ نماید و دو طرف بتوانند در کشور هایشان تفسیر خود را از مفاد آن ارائه دهند. مبلغ پرداختی از طرف ژاپن به کره جنوبی شامل اعطای ۳۰۰ میلیون دلار کمک مالی، ۲۰۰ میلیون دلار قروض دولتی و ۳۰۰ میلیون دلار دیگر به عنوان قروض تجاری بود که در مجموع بالغ بر ۸۰۰ میلیون دلار می شد که با در نظر گرفتن تورم، این مبلغ معادل ۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ می شود. این دو توافق نامه، موجب آغاز عصر جدیدی در روابط دو کشور گردید و کمک کرد تا دو کشور تعامل بهتری با یکدیگر برقرار کنند که در توسعه ی اقتصادی کره جنوبی نقش قابل توجهی ایفا نمود (Kendall, 2015: 143-5).

در طول جنگ سرد، ژاپنی ها رضایت کره جنوبی را برای رابطه با کره شمالی مدنظر قرار می دادند، اما با تحوّل نظام بین الملل در دهه ی نود، به عادی سازی روابط با کره شمالی اقدام نمودند. در سال ۱۹۹۲ گفتگوهای عادی سازی روابط بین ژاپن و کره شمالی آغاز شد. به نظر می رسد تلاش این دهه ی ژاپن مبتنی بر این دیدگاه بود که سایر قدرت ها را برای بازسازی کره شمالی متقاعد کند. به این

ترتیب، به هردو جنبه ی وحدت و عدم وحدت توجه می کردند. عدم وحدت و بقای یک کره شمالی ضعیف، می توانست این کشور را به سمت ساخت تسلیحات هسته ای سوق دهد که بازسازی مانع از این حرکت می شد. در همین چهارچوب، ژاپن کمک های اقتصادی خود را به این کشور عرضه داشت (سیمبر و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۸۲). با وجود این آزمایش موشکی کره شمالی بر فراز ژاپن باعث تعلیق کمک های این کشور به کره شمالی و ادامه ی روابط خصمانه ی دو کشور گردید، به شکلی که ژاپن به سمت تعامل و همکاری بیشتر با ایالات متحده و اتخاذ رویکرد مبتنی بر اعمال فشار بر کره شمالی روی آورد.

بررسی تاریخی ارزش شبه جزیره ی کره در نظر ژاپنی ها چهار نکته را یاد آور می شود. اول اینکه ژاپن همواره در مورد وضعیت شبه جزیره ی کره نگران بوده است. طی قرون متمادی، حمله ی مغول ها با همکاری کره ای ها تنها حمله ی موفق به ژاپن بوده است اما ترس از اینکه قدرت های غربی ممکن است شبه جزیره را تصرف کنند، در اواخر دوران ادو واقع بینانه به نظر می رسد. دوم، فارغ از نگرانی های ژاپن، حکومت های حاکم در کره هیچ گاه به تنهایی تلاش نکرده اند به ژاپن حمله کنند و همانطور که گفته شد این کار تنها یک بار و تحت حمایت مغول ها انجام گرفته است. سوم، ناآرامی و اغتشاش در شبه جزیره ی کره، ژاپن را به دخالت در امور آن سوق داده است و چهارم اینکه، در طول تاریخ هرگاه ژاپن (مثل دوران هیدیوشی و دوران امپریالیستی) اقدام به حمله علیه کشورهای منطقه نموده، شبه جزیره ی کره یکی از اهداف و مسیرهای دستیابی به سرزمین های شمال شرقی آسیا بوده است. برای اساس می توان از نقطه نظر تاریخی نتیجه گرفت تا زمانی که ژاپن قصد حمله به شبه جزیره یا دیگر کشورهای آسیایی را نداشته باشد، حفظ ثبات و آرامش در کره برای امنیت ژاپن حیاتی است (Onozuka, 2006: 4).

سناریوهای اتحاد دو کره در صورت وقوع، هریک پیامدهایی برای امنیت ژاپن به همراه خواهد داشت و در نظر داشتن این نکات ضروری به نظر می رسد. اول اینکه، ژاپن کره ی واحد و متمایل به ایالات متحده را ترجیح می دهد. دوم اینکه، یک کره واحد و بی طرف برای ژاپنی ها مطلوب نیست، چرا که ممکن است برای تثبیت موازنه، روابط بهتری با چین و روسیه را مدنظر قرار دهد. و سوم اینکه، کره متحد و متمایل به چین به هیچ وجه برای ژاپنی ها مطلوب نیست. زیرا در صورت رفتار خصمانه ی چین در قبال ژاپن، نقش کره در امنیت ژاپن حیاتی خواهد بود. بر این اساس، اتحاد دو کره برای ژاپنی ها معادله ای پیچیده است و ژاپنی ها امیدوارند کره متحد روابط دوستانه ی خود با ایالات متحده و ژاپن را ادامه دهد.

بدین ترتیب می توان گفت که گرچه ژاپن مواضع رسمی مثبتی از خود نشان داده است اما به طور اصولی از اتحاد دو کره حمایت نمی کند. ژاپن مخالف اتحاد دو کره است زیرا: ۱. کره متحد را رقیب آینده خود می داند. ۲. از نقطه نظر امنیتی نیز، بهبود روابط آمریکا و دو کره از اهمیت ژاپن در

سیاست های آمریکا خواهد کاست. ۳. اتحاد دو کره بر بنیه رقابتی ژاپن در برابر چین تأثیر منفی بجای خواهد گذارد. ۴. در درازمدت، کره واحد ظرفیت بیشتری برای رقابت منطقه ای با ژاپن خواهد داشت. ۵. معامله با دو کره این امکان را مانند چین به ژاپن می دهد تا از نفوذ خود در یکی از دو کره (کره جنوبی) علیه دیگری بهره برداری نماید. ۶. جهت دهی بخشی از نگرانی ها و نفرت دو کره نسبت به یکدیگر، نگرانی و نفرت از ژاپن را کاهش می دهد. ۷. به لحاظ اقتصادی نیز یک کره متحد، در دراز مدت توان رقابتی بیشتری با ژاپن خواهد داشت. ۸. وحدت دو کره می تواند موجب خروج نیروهای نظامی آمریکا از شبه جزیره کره شود و کره واحد ممکن است در صدد روابط نزدیک تر با چین و روسیه برای متوازن کردن روابط خود با ژاپن و ایالات متحده برآید (متین فر، ۱۳۸۸: ۷۷۰).

بدین سان، مشاهده می شود که سیاست ژاپن در قبال شبه جزیره ی کره و اتحاد آن، بر اساس عمل گرایی و پراگماتیسم شکل گرفته است. اتحاد دو کره و سرنوشت شبه جزیره پس از آن بسیار مبهم است و این ابهام، ژاپن را به حفظ وضع موجود و شبه جزیره ی دو پاره متمایل تر نموده است. بنابراین، بهترین و کم هزینه ترین گزینه برای ژاپنی ها، حفظ وضع موجود و تلاش برای مهار برنامه ی هسته ای و موشکی کره شمالی می باشد. در این راستا، ژاپنی ها همواره نسبت به تغییر موضع در پیونگ یانگ، رویکردی سرسختانه اتخاذ نموده اند و مشارکت مثبتی در مذاکرات نداشته اند. ژاپنی ها به خوبی بر پتانسیل های بالقوه ی کره واحد آگاه هستند و ضمناً می دانند که حلّ و فصل مسالمت آمیز بحران هسته ای در شبه جزیره، مقدمات وحدت دو کره و تقویت یک رقیب منطقه ای را فراهم خواهد نمود. بر این اساس، عدم مشارکت فعال ژاپنی ها در حلّ و فصل بحران در شبه جزیره و تحقق وحدت آن طبیعی به نظر می رسد، هر چند موضع رسمی آن کشور حمایت از وقوع صلح آمیز وحدت بیان شود.

۴-۱. فدراسیون روسیه

سابقه ی ورود روسیه به مسائل شبه جزیره ی کره، به قرن نوزدهم و زمانی بازمی گردد که روسیه تزاری تلاش می نمود حاکمیت خود در سرزمین های واقع در شرق دور را که به تازگی تحت تصرفش درآورده بود، تثبیت نماید. در این زمان روسیه تزاری بخش هایی از شرق سیبری و شرق دور را تصرف نموده و از طریق پیمان ۱۸۵۸ آنگون، سرزمین های واقع در شمال رودهای آمور و اوساری را که متعلق به چین بودند، نیز به دست آورده بود. در سال ۱۸۶۰ روسیه توانست یکی از مناطق دریایی واقع در شمال شرقی چین را به اختیار درآورد و بدین شکل، مرز خود را تا امتداد مرز شبه جزیره ی کره توسعه بخشد. بدین ترتیب، روسیه برای اولین بار هم مرز کره شد (Joo, 2003: 143). روس ها برای تثبیت کنترل خود بر سرزمین های تازه تصرف شده، کنترل بخش بزرگی از منچوری را نیز به دست گرفتند، اما بدین منظور به موقعیتی غالب در کره نیز احتیاج داشتند. براین اساس، اولین بار روسیه از آن جهت وارد شبه جزیره گردید تا منچوری و سرزمین های شرقی خود را از تهدید خارجی مصون نگاه دارد. از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۴ هدف اصلی روسیه استفاده ی ژئواستراتژیک از شبه جزیره ی کره، انکار

برتری نظامی ژاپن و دسترسی به آب‌های گرم از طریق بنادر کره بود. زمانی که ژاپن خواهان عقب نشینی روسیه از منچوری و کره گردید، تزار نیکولای دوم از انجام آن خودداری نموده و بدین شکل، جنگ روسیه و ژاپن در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ به وقوع پیوست. این اولین جنگ مدرنی بود که بر سر حاکمیت شبه جزیره ی کره اتفاق می‌افتاد و طی آن ژاپن با غلبه بر روس‌ها، کنترل شبه جزیره را به دست گرفت. هرچند روسیه باردیگر تلاش نمود موقعیت خود را در شبه جزیره بازیابد اما این بار نیز در مقابل ژاپن و بریتانیا مغلوب شد.

طی جنگ جهانی دوم، اتحاد جماهیر شوروی در ۸ آگوست ۱۹۴۵ به ژاپن اعلان جنگ نموده و اولین دسته از نیروهای آن کشور در روز دوازدهم همان ماه وارد کره شدند. هنگامی که در ۱۵ آگوست ۱۹۴۵ ژاپن خود را به متفقین تسلیم نمود، نیروهای شوروی پیشروی زیادی در قسمت شمالی شبه جزیره انجام داده بودند و این در حالی بود که نیروهای ایالات متحده بیش از ۱۰۰۰ مایل با حضور در خاک شبه جزیره فاصله داشتند (Tovar, 2005: 51). این امر باعث شد، ایالات متحده از تسلط شوروی بر کل شبه جزیره و ایجاد یک کشور کمونیستی دیگر در آسیا احساس خطر کند. بر این اساس، ایالات متحده پیشنهاد داد نیروهای شوروی در بالای مدار ۳۸ درجه و نیروهای آمریکایی در پایین این مدار مستقر گردیده و تا انجام انتخابات سراسری در کل شبه جزیره و استقرار دولت منتخب در آن، نیروهای مذکور به طور موقت کنترل دو قسمت شمالی و جنوبی شبه جزیره را برعهده گیرند. همانطور که پیش‌تر اشاره شد، این شرایط که قرار بود موقتی باشد، ادامه یافته و هریک از دو قدرت مذکور به منظور تثبیت منافع خود در منطقه، تعهداتشان در قبال کره یکپارچه و مستقل را زیر پا گذاشته و هرکدام از آن‌ها، دول تحت حمایت خود را در قسمت شمالی و جنوبی شبه جزیره کره مستقر نمودند. بدین ترتیب می‌توان از لحاظ تاریخی تقسیم شبه جزیره ی کره را حاصل رقابت شوروی و ایالات متحده پس از پایان جنگ جهانی دوم دانسته و روسیه (شوروی) را در کنار ایالات متحده یکی از مسببان اصلی تقسیم شبه جزیره به حساب آورد.

پس از روی کار آمدن حکومت کمونیستی در شمال، شوروی آن را به عنوان تنها حکومت مشروع مردم کره شناسایی کرد. این کشور بر اساس منطق ساختار دو قطبی جنگ سرد، در جنگ کره از ناپودی این کشور جلوگیری کرد و در سال ۱۹۶۱، وارد پیمان دوجانبه‌ای با این کشور شد که براساس آن دو دولت توافق کردند در صورت حمله ی بازیگر سوم، به نفع هم مداخله کنند. شوروی همچنین کمک سالانه ی وسیعی به کره شمالی در طول جنگ سرد ارائه می‌داد، به گونه‌ای که در دهه ی ۱۹۸۰، به عنوان تنها حامی این کشور تلقی می‌شد. بنابراین، تا اواخر جنگ سرد تغییری در سیاست شوروی نسبت به شبه جزیره به وجود نیامد (سیمبر و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۷۶-۷). هنگامی که گورباچف در اواخر جنگ سرد اقدام به عادی سازی روابط با کره جنوبی نمود، تغییر بزرگی در سیاست خارجی شوروی اتفاق افتاد. پیش از این، کره شمالی متحد طبیعی اتحاد جماهیر شوروی به حساب می‌آمد و

ضمناً رهبری شوروی بارها اعلام کرده بود کره جنوبی چیزی جز دست نشاندهی ایالات متحده و عروسک خیمه شب بازی آن نیست. با این حال، اقدام گورباچف در مورد کره جنوبی و شیوه ی فکری جدید او در قبال شبه جزیره، نشان داد که سیاست خارجی شوروی پس از این نه بر اساس ایدئولوژی، بلکه بر اساس ملاحظات اقتصادی و منافع ملی شکل خواهد گرفت (Ahn, 2012: 21). اتخاذ رویکرد اولویت کره جنوبی در روابط و فاصله گرفتن از حکومت کمونیستی کره شمالی، روسیه را به بازیگری حاشیه‌ای در مسائل شرق آسیا تبدیل نمود و روسیه شانس شرکت در مذاکرات چهارجانبه ی بحران هسته‌ای اول کره شمالی را از دست داد. این امر باعث شد تا در دوره ی پوتین بر اهمیت شرق آسیا تأکید شود. بنابراین تعامل با کره شمالی برای حضور دوباره ی روسیه در مسائل شرق آسیا اهمیت یافت (سیمبر و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۷۷). حرکت به سمت متعادل نمودن روابط با دو کره که از اواسط دهه‌ی ۹۰ میلادی توسط یلتسین آغاز شده بود، در دوره‌ی ریاست جمهوری پوتین به اوج خود رسیده و بهبود روابط با کره شمالی ضمن نگهداری روابط خوب با کره‌ی جنوبی همگام با تشدید اقدامات مشترک با سایر بازیگران مسائل شبه جزیره شامل ایالات متحده، چین و ژاپن در دستور کار قرار گرفت (Bazhanov, 2006: 3).

همانطور که اشاره شد، پس از کاهش تأثیرگذاری روسیه در مسائل شبه جزیره، رونق روابط با کره جنوبی ضمن بهبود روابط با کره شمالی در دوران ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین و دیمیتری مدودف بیش از پیش اهمیت یافته و شبه جزیره ی کره، اولویت بیشتری در سیاست خارجی روسیه به دست آورده است. کرملین در سیاست خود نسبت به شبه جزیره ی کره بر دو مفهوم امنیت اقتصادی و نظام چند قطبی تأکید نموده است. پوتین و مدودف تأکید بر مسائل اقتصادی را مناسب‌ترین روش برای ارتباط همزمان با دو کره یافته‌اند. از این رو، اتخاذ دیپلماسی انرژی به ابزار مهمی برای مشارکت روسیه در اقتصاد جهانی، حفظ نفوذ استراتژیک روسیه و بهبود محیط امنیت بین المللی و منطقه‌ای آن تبدیل شده است. از سوی دیگر، مفهوم چند قطبی بودن نظام بین الملل در دوران پوتین و مدودف به کرات مورد استفاده قرار گرفته است که به نظر می‌رسد نشان از چشم انداز روسیه از قدرت در شمال شرقی آسیا و روابط با کشورهای منطقه، بالاخص چین دارد. ضمناً روسیه با برتری و هژمونی ایالات متحده در منطقه مخالفت نموده و استفاده از مفهوم چندقطبی بودن نظام بین الملل می‌تواند نشان دهنده‌ی فهم روسیه از موضع فعلی خود در توزیع کلی قدرت در جهان باشد (Ahn, 2012: 35-7).

روسیه معتقد است چشم انداز روشنی برای تغییر رویه ی رژیم کره شمالی و حرکت آن به سمت اقتصاد بازاری با استفاده از تجارب گذشته ی جمهوری‌های شوروی سابق، چین و ویتنام وجود دارد که برای تحقق آن تعامل و همکاری‌های بین المللی، امری ضروری است. براین اساس، برخی ناظران در مسکو معتقدند افزایش فشار اقتصادی و تحریم‌های بین المللی بر کره شمالی نه تنها منجر به تضعیف حمایت‌های داخلی از کیم جونگ اون نمی‌شود، بلکه تنها به افزایش تنش و احتمال رویارویی نظامی

دامن می‌زند (Vorontsov, 2013: 259-260). روس‌ها به انجام اصلاحات در کره شمالی به شکلی که به ایجاد ثبات در منطقه کمک نموده و ضمناً فضای تجاری بهتری برای روسیه فراهم آورد، علاقمندند. زیرا ثبات و اصلاحات در کره شمالی امکان بهبود موقعیت تجاری و اقتصادی مسکو در شمال شرق آسیا را فراهم می‌کند. روسیه از نقطه نظر اقتصاد سیاسی به انجام پروژه‌های چند جانبه نیز علاقمند است که از آن جمله می‌توان به طرح‌هایی همچون خط لوله‌ی انتقال گاز به کره جنوبی از طریق خاک کره شمالی و راه آهن سراسری در شبه جزیره ی کره اشاره کرد. پروژه‌هایی که باعث پیوند بخش‌های شرقی روسیه به شبه جزیره می‌شوند (Toloraya, 2016: 3-4).

شبه جزیره ی کره، چشم انداز شگرفی برای گسترش صادرات انرژی روسیه در شرق دور را در خود جای داده است؛ چرا که می‌تواند مسیر انتقال انرژی به منطقه ی شمال شرق آسیا را برای روسیه فراهم نماید. منابع موجود در شرق سیبری و ساخالین عمده‌تاً به دلیل نبود زیرساخت‌های توزیعی، دست نخورده باقی مانده‌اند و برای عرضه به بازارهای منطقه مطلوب هستند. حجم بالایی از میادین نفت و گاز روسیه در شرق سیبری واقع شده‌اند، به طوری که ساخالین به تنهایی حدود ۲۵ درصد از نفت روسیه و ۶ درصد از گاز طبیعی آن را در خود جای داده است. یکی از دلایل دیگری که موجب شده صادرات از این ذخایر به تأخیر بیفتد، عدم وجود بنداری خالی از یخ در مجاورت آن است، به شکلی که از سه بندر مهمی که در نزدیکی شهر ولادی وستک قرار دارند، همگی در طول زمستان یخبندان شدید را تجربه می‌کنند. به همین دلیل، روسیه در خط لوله‌ی پیشنهادی خود، به بندر ناچین در کره شمالی علاقه نشان داده است. زیرا برخلاف بندر ولادی وستوک، ناچین دچار یخبندان نمی‌شود (Joo, 2009: 55).

از منظر حمل و نقل ریلی، راه آهن سراسری در شبه جزیره ی کره و اتصال آن به شبکه ی ریلی روسیه، فرصتی فوق العاده برای مسکو خواهد بود و همراه با درآمدهای حاصل از صادرات و واردات، به دلیل امکان اتصال کره جنوبی به بازار اروپا می‌تواند درآمد قابل توجهی از طریق حمل و نقل نیز برای مسکو به ارمغان بیاورد. از نقطه نظر بازار انرژی نیز، پروژه‌های انتقال نفت و گاز می‌تواند ضمن فراهم آوردن بسترهای لازم جهت بهره برداری از منابع موجود در ساخالین و شرق سیبری، بازار بزرگی در اختیار روسیه قرار دهد. با وجود این، تمایل مسکو به نگهداری روابط با پیونگ یانگ در سطحی قابل قبول، روسیه را از محکوم نمودن رفتارهای تحریک آمیز آن کشور باز نداشته است. به شکلی که از زمان انجام آزمایش هسته‌ای کره شمالی در سال ۲۰۰۶، از قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل حمایت نموده و از وتوی آن‌ها امتناع ورزیده است.

تنها شش ماه پس از آزمایش زیرزمینی سلاح هسته‌ای توسط کره شمالی در سال ۲۰۰۶، ولادیمیر پوتین مخالفت خود با برنامه‌ی هسته‌ای کره شمالی را با امضای فرمانی به سازمان‌های دولتی و نهادهای سرمایه گذاری روس نشان داد. فرمان مذکور، سازمان‌های دولتی و سرمایه گذاری روسیه را از

صادرات یا حمل و نقل سخت افزار نظامی، تجهیزات، مواد یا کمک های فنی به پیونگ یانگ که می تواند در برنامه ی تسلیحاتی کره شمالی به کار گرفته شود، منع نموده است. بدین ترتیب، اقدامات روسیه نشان داده است که تمایل روسیه برای رابطه با کره شمالی و اجرای طرح های تجاری با همکاری آن کشور، اولویت منافع امنیتی روسیه را چندان تحت الشعاع قرار نمی دهد (Joo, 2009: 56). ضمناً روسیه به عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل، ممانعت چندان از اعمال تحریم های شدید و تصویب قطعنامه های شدیدالحن علیه برنامه ی هسته ای و موشکی کره شمالی از جمله قطعنامه ی ۲۲۷۰ شورای امنیت در سال ۲۰۱۶ به عمل نیاورده است؛ چرا که روسیه به خوبی می داند باید با سایر قدرت های دخیل در مناسبات قدرت در شبه جزیره ی کره همکاری نموده و کره شمالی به نقطه ی فشار دیگری از جانب غرب بر روسیه تبدیل نشود، بلکه روسیه از آن استفاده نماید.

با وجود این، استفاده از نیروی نظامی برای حل بحران اتمی کره شمالی به دلایل مختلفی برای روسیه کاملاً غیر قابل قبول است؛ اول اینکه امنیت مناطق شرقی روسیه در پی رویارویی نظامی، ناگزیر تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. دوم اینکه، شمار زیادی از پناهنجویان کره شمالی به سمت مرزهای روسیه هجوم خواهند آورد و روسیه خواهان ورود آنها به کشور خود نیست. سوم اینکه در صورت حمله ی نظامی به کره شمالی به احتمال بسیار زیاد، (همانند آنچه در جنگ عراق و افغانستان دیده شد) تعداد زیادی از نیروهای آمریکایی در نزدیکی مرزهای روسیه و چین مستقر خواهند شد که می تواند تنش در منطقه را شدیداً افزایش دهد. در نتیجه ی این امر، صرف نظر از خود کره شمالی، نیروهای سه قدرت هسته ای جهان (چین، روسیه و ایالات متحده) به حالت آماده باش درآمده و این امر برای منطقه بسیار خطرناک است به طوری که، برخی صاحب نظران روس معتقدند؛ استفاده از نیروی نظامی برای حل بحران در شبه جزیره ی کره، شمال شرق آسیا را همچون غرب آسیا (خاورمیانه) درگیر جنگ های ناتمام خواهد نمود. ضمناً هر نوع درگیری در شبه جزیره ی کره، روابط مسکو با واشنگتن و توکیو را شدیداً پیچیده خواهد نمود. بر این اساس روسیه با تحرکات نظامی در شبه جزیره به شدت مخالف است (Vorontsov, 2013: 224-5). موضع روسیه در ترویج خلع سلاح هسته ای و شبه جزیره ی عاری از سلاح های هسته ای با مواضع ایالات متحده، ژاپن و چین همپوشانی دارد. با وجود این، باید در نظر داشت که لااقل برای روسیه، انحلال کامل توانایی های هسته ای کره ی شمالی فارغ از ایجاد چهارچوبی برای حل و فصل سایر مسائل در شبه جزیره، مهم ترین اولویت و تنها هدف پیشبرد مذاکرات نیست و این امر یکی از مسائل مرتبط با سایر مشکلات است. از نظر روسیه در صورتی که خلع سلاح هسته ای بدون ایجاد یک سیستم پایدار امنیت جمعی رخ دهد، ممکن است خطر درگیری نظامی و بی ثباتی در شبه جزیره و به تبع آن منطقه را افزایش دهد (Vyacheslav et al, 2010: 84). بدین ترتیب براساس اظهارات مقامات روسیه و رفتار آن کشور می توان موضع روسیه در قبال بحران شبه جزیره کره و اتحاد آن را در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. روسیه خواهان حفظ ثبات در شبه جزیره و صلح پایدار در آن است.
 ۲. روسیه معتقد است امنیت کره شمالی باید به شکلی بین المللی تضمین شود. از نظر روسیه، کره شمالی به انجام اصلاحات اقتصادی و بهبود روابط خود با غرب علاقمند است اما به دلیل نگرانی‌های شدید از امنیت خود، رویکردی دفاعی و خصمانه اتخاذ نموده است و به احتمال زیاد در قبال تضمین امنیت خود، رفتاری مسئولانه نسبت به جامعه‌ی بین المللی نشان خواهد داد.
 ۳. روس‌ها تأکید می‌کنند که به دلیل اهمیت ژئواستراتژیک شبه جزیره ی کره، هیچ قدرتی نباید موضع غالب در کره متحد را منحصراً در اختیار بگیرد.
 ۴. از دیدگاه روسیه، چند جانبه‌گرایی بهترین روش برای ایجاد صلح پایدار در شبه جزیره ی کره و منطقه ی شمال شرق آسیا است.
 ۵. از دید روس‌ها، دو کره باید خودشان نقش رهبری در روند اتحاد مجدد شبه جزیره را در دست گرفته و آینده ی خود را مستقل از نفوذ خارجی تعیین کنند.
 ۶. روسیه اصرار دارد مسیر منتهی به اتحاد دو کره، تدریجی و طولانی باشد. دو کره باید ابتدا همزیستی مسالمت آمیز را برای دوره‌ای نسبتاً طولانی مدنظر قرار داده و پس از توافق بر سر نحوه ی انجام آن، دست به اجرای آن بزنند. بر این اساس ایالات متحده و کره جنوبی باید از اعمال فشار و زور در جهت تغییر کره شمالی یا فروپاشی آن اجتناب ورزند.
 ۷. روسیه خواهان کره متحدی است که رویکردی دوستانه با روسیه اتخاذ نماید یا حداقل رویکردی خنثی نسبت به قدرت‌های دخیل در مسائل آن داشته باشد.
 ۸. روسیه با حضور نظامی ایالات متحده در یک کره متحد مخالفت خواهد کرد. کره متحدی که متحد ایالات متحده باقی بماند، می‌تواند به مثابه نسخه ی آسیایی رویکرد گسترش به شرق ناتو باشد و موجبات ایجاد پایگاه‌های نظامی جدید در نزدیکی مرزهای روسیه را فراهم آورد (Joo, 2014: 181-3).
 ۹. روس‌ها معتقدند حکومت کره شمالی هرچقدر هم عجیب و غریب و ناخوشایند باشد، جایگزین بهتری در کوتاه مدت ندارد و در میان گزینه های بد، بهترین گزینه ی پیش روست. بنابراین، می‌توان رویکرد روسیه را حفظ ساختار امنیتی موجود در جهت ثبات منطقه دانست و این به معنای جلوگیری از هرگونه تغییر ناگهانی در ارتباط با اتحاد دو کره و یا تزلزل در موقعیت امنیتی کره شمالی می‌باشد. در این صورت، هرگونه شرایط اضطراری و یا سناریوی فروپاشی برای کره شمالی مسلح به بمب اتمی نامناسب است (Toloraya, 2016: 4).
- در مجموع به نظر می‌رسد، روسیه با توجه به قابلیت‌ها و توانایی‌های فعلی خود نه به دنبال دستیابی به موقعیتی غالب در شبه جزیره ی کره، بلکه به دنبال پیشگیری از تسلط کامل یک کشور دیگر بر آن است؛ بالاخص قدرتی مثل ایالات متحده که روابط چندان دوستانه‌ای با روسیه ندارد. براین اساس، در چشم انداز کوتاه مدت و میان مدت، حفظ کره شمالی به عنوان کشوری مستقل و نقش آفرینی آن به

عنوان سدی در برابر جاه طلبی های ژئوپلتیک ایالات متحده در منطقه، برای روسیه مطلوب خواهد بود. روسیه حفظ ثبات در شبه جزیره ی کره، حفظ روابط متوازن با دو کره، کمک به گفتگو میان سران دو کره در جهت بهره برداری از پتانسیل های اقتصادی و همکاری با سایر قدرت های دخیل در مسائل شبه جزیره ی کره را دستور کار قرار داده و بدین ترتیب فدراسیون روسیه نیز با توجه به خطرات و چالش هایی که ممکن است اتحاد ناگهانی دو کره و سایر گزینه های پیش رو به دنبال داشته باشد، حفظ وضع موجود را بر سایر سناریوهای محتمل برای شبه جزیره ترجیح می دهد. بر این اساس، روسیه عملاً در قبال اتحاد دو کره نه رویکردی فعالانه اتخاذ کرده و نه از آن پشتیبانی خواهد کرد.

نتیجه گیری

براساس آنچه بیان گردید، مشخص است که اتحاد کره برای هر یک از چهار قدرت مذکور دارای نکات مثبت و منفی بسیاری می باشد و از آنجا که هزینه های احتمالی وقوع این اتحاد، بیش از مزایای آن می باشد، ایالات متحده، چین، ژاپن و روسیه به دنبال حفظ وضع موجود در شبه جزیره ی کره هستند زیرا اتحاد دو کره باعث تغییر در توازن قدرت در شمال شرق آسیا شده و می تواند منجر به تبعات گوناگون اقتصادی، سیاسی و امنیتی برای چهار قدرت مذکور شود.

ساختار نظام بین الملل چه در زمان دوقطبی بودن نظام بین الملل و چه پس از آن، قدرت های جهانی و منطقه ای را به سمت حداکثر سازی منافع و جلوگیری از تسلط دیگران بر مناطق تحت نفوذ خود واداشته است که شبه جزیره ی کره را می توان یکی از بهترین مصادیق این نوع رقابت و پیگیری منافع به حساب آورد. سیاست حفظ وضع موجود، موجبات ثبات در شبه جزیره را در سالهای پس از جنگ کره فراهم آورده و این امر به قدرت های جهانی و منطقه ای ذینفع در مناسبات شبه جزیره اجازه داده است تا منافع خود را به خوبی پیگیری کنند. با وجود این، اقدامات کره شمالی در به چالش کشیدن نظم موجود و تجدیدنظر طلبی آن کشور به شکلی خصمانه و همراه با توسعه ی برنامه ی اتمی و پیشرفت های فراوان در این حوزه، قدرت های جهانی و منطقه ای را به واکنش واداشته است. سیاست های تجدیدنظر طلبانه ی کره شمالی از ناامیدی آن کشور از وضعیت فعلی نشأت گرفته است و آن کشور را به تلاش جهت ایجاد یک محیط خارجی مناسب تر و بقای رژیم خود از این طریق وادار نموده است. این اقدامات حفظ وضع موجود را بیش از پیش به چالش کشیده و آینده ی پر ابهام شبه جزیره را پیچیده تر می کند به نحوی که، تضاد منافع و ترس از کم رنگ تر شدن نقش قدرت ها در صورت اتحاد مجدد شبه جزیره در رفتار این کشورها نمایان است.

با وجود تغییر در ساختار نظام بین الملل پس از پایان جنگ سرد، اهمیت ژئوپلتیک شبه جزیره ی کره بدون تغییر باقی مانده است و این امر تأثیر مستقیم بر دخالت قدرت های بزرگ و منطقه ای در

مسائل آن دارد. هرچند این قدرت‌ها نخواهند توانست نسبت به چالش‌های موجود در شبه جزیره بی تفاوتی پیشه نموده و به سبب ناکارآمدی یک جانبه‌گرایی در حلّ مسائل، ناچار به همکاری با یکدیگر می‌باشند، اما تضادّ منافع و آینده‌ی نامعلوم شبه جزیره پس از اتحاد و نحوه‌ی وقوع این امر، قدرت‌های دخیل در امور این سرزمین را بیش از پیش به حفظ وضع موجود در جهت پیگیری منافع خود علاقمند نموده است. هرچند افزایش تنش‌ها و پیشرفت سریع برنامه‌ی تسلیحاتی کره شمالی، سیاست حفظ وضع موجود را بیش از پیش به چالش کشیده و ضمناً وخامت وضعیت انسانی در کره شمالی، ادامه‌ی روند فعلی را تقریباً غیرممکن می‌نماید، اما برای هر چهار قدرت مذکور، حفظ صلح و ثبات در شبه جزیره‌ی کره یکی از مهم‌ترین اولویت‌ها محسوب می‌شود و هیچ یک خواستار تغییر ناگهانی در وضعیت آن نیستند. به همین دلیل هر چهار کشور ترجیح می‌دهند اتحاد دو کره طیّ روندی طولانی مدّت و صلح آمیز انجام شود. بر این اساس، به نظر نمی‌رسد هیچ یک از قدرت‌های اصلی دخیل در مسائل شبه جزیره‌ی کره شامل جمهوری خلق چین، ایالات متّحده‌ی آمریکا، فدراسیون روسیه و ژاپن موضعی فغالانه در قبال اتحاد دو کره اتخاذ نموده و از روند منتهی به وقوع آن حمایت کنند.

هرچند شکست مذاکرات قبلی و نافرجام ماندن توافقات پیشین میان ایالات متّحده و کره شمالی، موفقیت مذاکرات جاری را نیز در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد اما مذاکره در سطح سران دو کشور و مشارکت فعال کره جنوبی در پیشبرد این مذاکرات، امیدهای زیادی برای حلّ و فصل بحران و نهایتاً وحدت در شبه جزیره‌ی کره ایجاد نموده است. با وجود این، حلّ و فصل مؤثر بحران، شدیداً به مشارکت قدرت‌های درگیر در مسائل شبه جزیره-بالاخص چینی‌ها- وابسته است. در این میان ژاپنی‌ها بیش از آن که تسهیل‌کننده‌ی مذاکرات باشند، به واسطه‌ی رویکرد سرسختانه و بدبینانه‌ی خود نسبت به پیونگ یانگ نقشی مشابه عربستان سعودی و اسرائیل در مذاکرات هسته‌ای ۱+۵ و جمهوری اسلامی ایران ایفا می‌کنند. در این شرایط، نوعی اتّفاق نظر و تجمیع منافع میان قدرت‌های درگیر جهت حلّ بحران و وحدت مسالمت آمیز شبه جزیره ضروری به نظر می‌رسد، هرچند که این امر طیّ سالیان پس از جنگ کره و با وجود تمامی تغییر و تحولات نظام بین الملل تاکنون میسر نشده است.

منابع

الف) فارسی

۱. حسینی، عطاالله (۱۳۸۱)، تاریخ ژاپن و انقلاب میجی، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۵۶ و ۵۷، صص ۳۶-۴۶.
۲. دهشیار، حسین (۱۳۸۹)، «دو الگوی توسعه و بحران کره»، *پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه*، شماره ۱۳، قابل دسترسی در:
<http://fa.cmess.ir/View/tabid/127/ArticleId/1121/.aspx>
۳. سیمبر و همکاران (۱۳۹۲)، «قدرتهای بزرگ و وحدت کره»، *فصلنامه روابط خارجی*، شماره ۲، -۱۶۶-۱۸۱.
۴. متین فر، علی (۱۳۸۸)، «وحدت دو کره و موضع ژاپن»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۳، -۷۵۱-۷۷۴.

ب) انگلیسی

1. Ahn, Se Hyun (2012), "Russian-South Korean Security Relations Reconsidered: The Lost Two Decades of Promise and Perils", *The Korean Social Science Journal*, Vol. 39.
2. Bazhanov, Evgeny (2006), *The Russian Response to the North Korean Nuclear Crisis: Debates and Decisions*, Russian Diplomatic Academy, Moscow.
3. Crisis Group (2009), "Asia Report N°179: Shades of Red: China's Debate over North Korea", Available at: http://www.crisisgroup.org/~media/Files/asia/north-east-asia/179_shades_of_red___chinas_debate_over_north_korea.
4. Feng, Zhu. North Korea Nuclear Test and Cornered China, Pac Net, **Pacific Forum CSIS**, June ۲۰۰۹, Available at: <http://csis.org/files/publication/pac۰۹۴۱>.
4. Joo, Seung-Ho (2009), "Moscow-Pyongyang Relations under Kim Jong-il: High Hopes and Sober Reality", *Pacific Focus Journal*, Vol. XXIV No. 1
5. Joo, Seung-Ho (2003), *Russia and the Korean Peace Process In The Korean Peace Process and the Four Powers*, Ashgate Publications, England
6. Joo, Seung-Ho (2014), "Russia's Policy on Nuclear Proliferation and National Unification on the Korean Peninsula", *Pacific Focus*, Vol. XXIX
7. Kendall, James R (2015), "Japan and Korean Unification: Ambivalence and Pragmatism - Finding the Least Bad Option", *International Journal of Korean Studies*, Vol. XIX, No. 1
8. Kim, Heung-Kyu (2014) China's Position on Korean Unification and ROK-PRC Relations, **The 2nd KRIS-Brookings Joint Conference Report**, Available at: <http://www.brookings.edu/~media/events/2014/1/21-korean-peninsula-unification/kim-heung-kyu-paper>.
9. Kim, Sung-han (2015), "The Day After: ROK-U.S. Cooperation for Korean Unification", *The Washington Quarterly*, No 38
10. Martin, Melissa V (2011), "U.S. Involvement in Korean Reunification: Unilateral vs. Multilateral Engagement", **MPP Professional Paper**, Available at: https://conservancy.umn.edu/bitstream/handle/11299/104703/Martin_US%20Involvement%20in%20Korean.pdf?sequence=1

11. Mitchell, Derek J (2002), "A Blueprint for U.S. Policy toward a Unified Korea", *The Washington Quarterly*, No 26
12. Nau, Henry, (2002), *At Home Abroad: Identity and Power in American Foreign Policy*, Cornell University Press, New York.
13. Onozuka, Takayuki (2006), *Security of Japan and Korean Unification*, USAWC Strategy Research Project, U.S. Army War College, Carlisle
14. Snyder, Scott (2014), "North Korea's Illicit Arms Trade Unmasked", available at: <http://www.forbes.com/sites/scottasnyder/2014/03/19/north-koreas-illicit-arms-trade-unmasked/#3428f113467a>
15. Toloraya, Georgy (2016), *Korean Peninsula in Russian Policy: the Issue of Unification*, Sejong Institute Conference Report, Moscow.
16. Tovar, Suzanne M (2005), *How Will External Powers Affect Korean Reunification*, M.A Thesis, Naval Post Graduate School, California.
17. Vorontsov, Alexander (2013), "The Russian Perspective on Korean Unification", *Journal of Unification and Peace*, No 5
18. Vyacheslav, Nikonov A. et al (2010), *The Korean Crisis Management: A Russian Perspective*, Report to the Russian National Committee of CSCAP, Moscow
19. Zhang, Yongjin (2016), *China and the Political Economy of Regionalization in East Asia*, in *China and the Global Politics of Regionalization*, Routledge Press, London.